

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سیدهاشم سدید
۲۳ اکتوبر ۲۰۱۵

"بلی، این تلخی نتیجه آن شیرینی می باشد."

قسمت اول

این جمله را مردی به شکل مطایبه به کار می برد که بعضی از افراد او را با "اوتو فون بیسمارک"، صدراعظم المان، که از سال ۱۸۶۲ میلادی تا زمانی که از کار برکنار شد، نقش سازنده و برجسته ای در سیاست گذاری ها، نیرومندی و ترقی این کشور بازی کرده است، همشان و همتراز می دانند.

قضیه، قراری که آقای "میرمحمدصدیق فرهنگ"، نویسنده "افغانستان در پنج قرن اخیر"، نوشته می کند، از این قرار بود که "گل بیگم ملقب به شیرین جان"، دختر یکی از سران هزاره توسط یکی از افسران امیر عبدالرحمان خان عنفاً مورد تعرض قرار می گیرد و در نتیجه خشمی را که قبلاً در هزاره جات در اثر درازدستی روحانیون و خوانین از یکسو و حکام فاسد و بیدادگر و متعصب دولتی از سوی دیگر در آن خطه بر روی هم در چندین لایه انباشته شده بود، به درجه بالا می برد، که مردم دست به سلاح برده و در مقابل حکومت قیام می کنند. این قیام که به جنگ خونینی تبدیل می شود، سه سال آزارگار ادامه پیدا می کند. هزاران انسان بی گناه و محروم قوم هزاره را، این جنگ، به کام مرگ و نیستی فرو می برد، هزاران دامن را لکه دار می کند و صد ها هزار انسان را آواره، هم در درون کشور و هم در بیرون کشور، می سازد. و این مرد زمانی که از این جنگ و علت آن آگاه می شود، به جایی که افسر خاطی و متجاوز را سرزنش نموده جزاء بدهد و با این کار غائله و ناآرامی و جنگ را آرام بسازد و از بین ببرد و جلو آن همه اجحاف و خون ریزی را بگیرد، با خونسردی و از روی تمسخر می گوید: "بلی، این تلخی نتیجه آن شیرینی است!" این انسان بی احساس، بی غیرت، بی مسئولیت، متعصب، قوم پرست و خونریز کسی نیست جز امیر عبدالرحمان خان مشهور به "مرد آهنین"

یکی از سیاست های شرم آگین و غرضمندانه این امیر برای سرکوب مردم بی دفاع و فقیر هزاره در این جنگ، که در واقع به تعقیب یک قیام غیرسیاسی، با مطالبات اقتصادی و حقوقی به راه افتنده بود، و تجاوز به آن دختر بهانه ای برای آن شد، این بود که امیر گذشته از داشتن قشون شصت تا هفتاد هزار نفری، دست به دامن برخی از اقوام و ملایان سنی مذهب زده و مسأله سنی و شیعه، و قوم و مذهب را پیش کشید و بدین وسیله قوای مختلط نظامی - قومی - مذهبی را، با پرداخت معاش بیشتر نسبت به عساکر دولتی، از پنج سمت - کابل، غزنی، قندهار، هرات و مزار - به داخل هزاره جات سوق داد.

قوای نظامی - قومی - مذهبی امیر که به تأسی از تعصب و تحکم امیر، به آخرین درجه علیه هزاره ها تحریک شده بودند، بعد از فتح هر محل و هر دره و شهر و ده، علاوه بر چور و چپاول دار و ندار مردم، شکنجه و قتل مردان محارب و غیرمحارب قوم هزاره و به آتش کشیدن خانه های مسکونی آن ها، ناموس زنان و دختران جوان و زنان، حتی زنان باردار مردمان هزاره را نیز با کمال بی شرمی و بیبایگی مورد تعرض قرار می دادند. نویسنده مذکور در جایی از کتابش می نویسد:

«در هر منطقه ای که اردوی حکومت داخل می شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران، حتی زنان جوان را اسیر می ساختند و به عنوان غلام و کنیز در شهر ها به فروش می رسانید. در پایان جنگ، امیر پنجاه دختر زیبا روی هزاره را به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیگ ها را طور غلام بچه جزء عمله دربار ساخت.»

نویسنده کتاب فوق، در صفحه ۳۹۵ این کتاب در خصوص این بیداد امیر و فرستادگان وی اضافه می کند:

«راجع به رویه سران سپاه در هزاره جات، سراج التواریخ می نویسد که: «به مسمع فیض مجمع والا رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند باسم سیرتی تصرف (تصرف با نیروی نظامی در اختیار خود در آوردن و در آن اعمال قدرت کردن، یعنی مطابق میل خود از آن استفاده نمودن معنی می دهد - نگارنده) کرده و همچنان هر یک از قوا و سپاه یک و یا دو را در آغوش تمنا کشیده روز عشرت بنواز و نوازش میگذرانند و حضرت والا او را فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن قوم را که شایان خدمت حضور و سزاوار پرستاری حرم محترم عفت دستوری پادشاه باشد، برضاً و رغبت ابوینش برگزیده گسیل درگاه عالم پناه بدارد...» - [نقل قول ویراستاری نشده است-پ]

دو صفحه قبل از این، نویسنده کتاب مذکور نوشته می کند:

«روایت دیگر که قسماً شفاهی می باشد و قسماً توسط هزاره هائی که پس از جنگ به کویته و مشهد پناهنده شدند انتشار یافته است، علت اصلی قیام مردم، دست اندازی و تعرض کارکنان لشکری و کشوری دولت بود بر مال و ناموس مردم هزاره...»

در جایی دیگری، در همین کتاب آمده است: «هزارها خانواده مردم که به خاطر مسأله مالیه سرکوب شده بودند در ماورای جیحون و ایران فرار کردند...»

و به مناسبت دیگری می نویسد: «بعد از ختم جنگ و برگشت مردم بهسود به سرزمین شان از بیست هزار خانواده تنها شش هزار خانواده باقی مانده بود...!» و ادامه می دهد که به هزار ها غلام و کنیز از مردم هزاره حتی به خارج از کشور فروخته می شدند تا آن که امیر امر کرد که فروش غلام و کنیز خاتمه پیدا کند و براساس همین فرمان، بعد از گذشت چنین سال، در سال ۱۸۹۷، فروش غلام و کنیز مردمان هزاره در کشور لغو گردید؛ اما داشتن غلام و کنیز غیر قانونی اعلام نشد؛ تا آن که در زمان شاه امان الله [که خدایش غریق رحمت کناد - ن] بر اساس فرمان رسمی دولت رسم غلام و کنیز داری هم به کلی از بین رفت!

با شرح حقایق بالا، از گوشه ای از تاریخ پر از رنج قومی از اقوام گوناگون این کشور، به عنوان نمونه، در دوران امارت امیر عبدالرحمان خان، سؤال می کنم از آنانی که به دفاع از این امیر جابر و خونریز و از خدا بی خبر برخاسته اند؛ که در کدام ورقی از اوراق تاریخ صدارت چندین ساله بیسمارک می توانید چنین بیداد و وحشتی را در برابر مردم المان برای مردمان ما مثال بیاورید؛ مثال بیاورید که وی را با چنان یک آدم ددمنش، بی احساس، شکنجه گر، نانسان و خونخوار مقایسه می کنید؟

جنگ های المان در دوران بیسمارک، تا جایی که تاریخ گواه است، با کشور های خارجی، دنمارک، اتریش و فرانسه، برای دفع دست درازی های این کشور ها و به قصد ایجاد یکپارچگی المان بود. او هیچ گاهی هیچ یکی از ایالات شامل المان را به زور و از راه چور و چپاول و غارت مال و تجاوز به ناموس مردم، به بردگی کشیدن شان و در معرض فروش گذاشتن و تبعید مردم، از راه ایجاد رعب و هراس، یا پوست کندن و تیل داغ کردن و... با سرزمین پروس یکی ساخت. یا بخشی از خاک المان را با ذلت و خواری در طبق اخلاص و با عجز به بیگانه پیش کش نکرد!

پیروزی المان بر فرانسه حاصل کار و نتیجه زحمات و تدبیر و فکر سالم بیسمارک بود، که در راستای تقویت و نیرومندی المان، که تا پیش از به سر قدرت آمدن وی از هیچ لحاظ همتراز انگلستان و فرانسه شناخته نمی شد، به توجه خاص و مسؤولانه این سیاستمدار اندیشمند و ملی و دوراندیش المان به دست آمده بود.

کشور های انگلستان و فرانسه از قرن ها یگانه کشورهای قدرتمند در اروپای غربی بودند. المان تنها زمانی توانست با دو کشور مذکور همسری کند که امپراتور بیسمارک را برای پیشبرد امور صدارت این کشور انتخاب نمود. در نتیجه زحمات او بود که المان توانست در اندک مدت به اوج توان علمی - اقتصادی - نظامی و فلسفی خود برسد و از انگلستان و فرانسه در همه این عرصه ها پیشی بگیرد.

تمایلات وی به دولت رفاه و وضع قوانین انسانی و ایجاد بیمه های اجتماعی - بیمه کار و بیکاری، بیمه صحت، بیمه بازنشستگی و خیریه برای کسانی که اصلاً کار نکرده بودند و مستحق معاش و بیمه بیکاری نمی شدند - و فراهم کردن اشتغال برای مردم، به قصد رقابت با برنامه های رفاهی مارکسیستی، از نظر هیچ مؤرخ و محقق پنهان نیست (در اینجا هدف تنها مقایسه امیر عبدالرحمان خان با بیسمارک است، نه مقایسه جامعه رفاهی که او می خواست، با جامعه سوسیالیستی!)

در حالی که بیسمارک المان را می ساخت و کشور المان را در جهت رفاه همگانی هدایت می نمود و برای مردم نان و لباس و سرپناه و کار و دارو و درمان و جاده و سرک و مکتب و بیمارستان و... و زندگی بهتر و آرامتر فراهم می نمود، عبدالرحمان خان نان بخور و نمیر مردم را ظالمانه از دهن شان می ربود و به اقارب و خویش و قوم خود می داد.

قیام بسیاری از مناطق، به ویژه قیام هزاره ها در زاوولی و ارجستان و ارزگان، تنها به خاطر فشارهایی بود که به نام مالیه بالای بینوایان مناطق مرکزی کشور آغاز شده و به انواع تعدی، برخی با فرمایگی غیرقابل باور، تسری یافته بود. مالیات هائی که، همانطور که یاد شد، بیشتر آن حسب الامر امیر به جیب قوم و خویش و خدمت کاران و زیردستان وی ریخته می شد.

از مردم بیچاره و فقیری که نان خوردن خود را نداشتند، به نام مالیات، به اصطلاح "شش قات"، پول و جنس می گرفتند، ولی به جایی این که آن را صرف بهبود احوال مردم و کشور کنند و راه و پل و پلچک و بند برق و شفاخانه و مکتب و فابریکه و... اعمار کنند، همه را صرف سرداران، به ویژه محمد زائیان می کردند.

نویسنده کتاب یاد شده، در صفحه ۶۶۱ این کتاب می نویسد:

"برای تمام قبیله محمدزائی در سال ۱۸۹۳ معاش سالانه مقرر کرد که بدون قید و شرط خدمت رسمی برای هر مرد سالانه ۴۰۰ روپیه و برای هر زن سالانه ۳۰۰ روپیه پرداخته می شد."

از خوانندگان محترم، همچنان از کسانی که از این امیر قابل تعریف (!) دفاع می کنند، توقع دارم که تنها یکبار تعداد افراد قبیله محمدزائی را در آن زمان در نظر بگیرند و بعد از آن تمام افراد این قوم را ضرب در ۳۵۰ روپیه (میانگین ۳۰۰ و ۴۰۰ روپیه) کنند و حاصل آن را با در نظر داشت بی نوائی مردم و ظلمی که در جمع آوری این پول از

مردمان فقیر به کار می رفت، در نظر مجسم سازند و ببینند که آیا بیسمارک گاهی به چنین ظلم و چنین بی عدالتی دست زده بود؛ یا وجدانش اجازه می داد که دست به چنین بیدادی بزند؟!

آقای "غبار" در مورد اسراف کاری های غیرمسئولانه امیر مذکور نوشته می کند که «حتی برای سرداری که در خارج از کشور زندگی می کرد: سردارمحمدابراهیم خان، پسر امیر شیرعلی خان که در هند زندگی می کرد، سالانه مبلغ ۴۸۰۰۰ (چهل و هشت هزار) روپیه هندی می داد، در حالی که در افغانستان برای یک هزار روپیه بیت المال یک خانواه را از بین می بردند.»

به همین یک سخن، به حکم "مشت نمونه خروار"، اکتفا نموده می پردازم به موضوع دیگری برای مقایسه این شخص با بیسمارک:

در دوره هائی که بیسمارک عهده دار صدارت المان بود، از نفوذ کلیسای کاتولیک و خرافات دینی در اثر کوشش های این شخص بازهم کاسته شد، درحالی که در دوران امیر به اصطلاح آهنین به همه خوانین و ملاکین و روحانیون فرسوده فکری که خادم دولت بودند، پاداش داده می شد. گروه های نامبرده همه از طریق حمایت دولت تقویت می شدند و در میان مردم نفوذ بیشتر و بیشتر پیدا می کردند!

روحانیونی که مورد قهر و غضب امیر قرار گرفتند، برای این نبود که امیر از لحاظ علمی و فلسفی تغییر نموده و شخصی مترقی و روشن فکری شده بود؛ بلکه دلیل آن مخالفت این عده از روحانیون با امیر بود؛ چون این روحانیون از امضای موافقت نامه و پیمانی خفت آور "دیورند" که امیر با انگلیس ها بسته بود، راضی نبودند.

امیر حداقل برای ملتهدنگهداشتن شعله های آتش دشمنی میان فرقه های مذهبی، به ویژه سنی و شیعه، باید به تقویت روحانیت جیره خور و طرفدارحکومت همت می گماشت. حکومت های مستبد و بهره کشی که از خیرات سر فقرا دردمند و زحمت کش زندگی شان چاق است، و آرامش خود را در وجود نفاق میان مردم می دانند، هیچ گاهی قشر روحانیت حکومتی را که همواره سبب تخدیر اذهان و فریب مردم بینوا به نفع خود و دولت هستند، از بین نمی برند. این مسأله را هیچ کسی اگر نداند، حداقل روشنفکران ما، یا آنانی که دعوی علم و دانش و استادی و تبحر دارند، باید بدانند!! حتی "تره کی و امین و کارمل و نجیب"، روحانیون جیره خور خود را داشتند که برای دوام حکومت های آن ها به ضد روحانیت مترقی و آزاده و ملی کار و تبلیغ می نمودند!

آره، در زمان حیات بیسمارک، در سرزمین المان به علماء، دانشمندان، استادان، فلاسفه، نویسندگان و اهل خبره احترام گذاشته می شد، اما در کشور ما در همین زمان که امیری به اصطلاح مترقی بر اریکه قدرت تکیه زده بود، آن هم با سازش ننکین با انگلیس های متجاوز، کسانی مانند غلام محمد طرزی از افغانستان تبعید و آواره می شدند و هزار ها انسان را به سیاه چال می افگندند، و به توپ می پراندند!

کدام یک از این ها، امیر یا خانواده طرزی، شائسته تعریف بودند؟ اختلاف موجود میان این ها خود نمایانگر این حقیقت است که کدام یک باید خوب و کدام یک باید بد بوده باشد. کدام یک بد بود؛ قضاوت را به روشنفکران بیدار وجدان (!) مدافع امیر واگذار می شویم!!!

ادامه دارد

۲۰۱۵/۰۱/۰۳